اروپا و اسلام (3)

برنارد لوئیس - ترجمه: حسن شاه بیگ

اشاره:

در شماره 21 و 22 ماهنامه "اسلام و غرب" به بحث در مورد مفاهیم اروپا و اسلام، تفاوت اسلام و مسیحیت، دیدگاههای این دو دین نسبت به یکدیگر، جنگها و درگیریهای آنها و تاثیر متقابل جنگهای صلیبی بر اروپا و جهان اسلام پرداخته شد. اسلام یک هویت سیاسی است که فائق بر هر نوع دین دیگری می باشد و در اروپا و مسیحیت غرب چیزی مانند آن وجود ندارد. اسلام کل زندگی مسلمانان را تشکیل می دهد و شامل کلیه قوانین مدنی و اساسی و ... می شود.

مسلمانان، فلسفه و علوم یونانی را که اروپاییان برای چندین قرن در پی کشف آن بر نیامده بودند، ذکاوت و سیاستمداری ایران و حتی میراث مسیحیت اروپایی و بیزانس را به ارث بردند. جهاد یا جنگ مقدس مسلمانان با کفار تنها در یک حوزه، یعنی حوزه مسیحیت بود که با عقیده رقیب که مدت زمانی طولانی به قدرت رسیده بود، مواجه شد. فراز و نشیب حمله و حمله متقابل میان این دو، با پیروزی ناتمامی از جانب مسیحیان شروع شد و با شکست قطعی آنها به پایان رسید. با ورود اسلام به اروپا، در اسپانیا و سیسیل اعتقاد به اسلام و فرهنگ عربی، جذابیت با شکوهی را به منصه ظهور می رسانید و حتی کسانی که به دین مسیحیت وفادار ماندند، اغلب زبان عربی را برای خود اقتباس کردند. در صومعه های اروپای غربی، راهبان ساعی و فعال شروع به یادگیری زبان عربی کردند، قرآن را ترجمه کرده، دیگر متون اسلامی را مطالعه نمودند که اینها به دو منظور انجام می گرفت: در ابتدا، هدف موقت آنها، نجات مسیحیان از الحاق به اسلام و بعد از آن امید دورتر از انتظار الحاق مسلمانان به مسیحیت بود. چند قرن طول کشید تا فهمیدند که نیازی به هدف اول نیست و رسیدن به هدف دوم نیز غیر ممکن است. بعد از آن بود که محققین و دانشگاهیان در دوره رنسانس از طریق علم زبان شناسی، انتظام پذیرفته، خود را وقف مطالعه متون عربی کلاسیک، هم در زمینه دینی و هم در دیگر زمینه ها کردند. در این قسمت توجه خوانندگان را به ادامه بحث جلب می نماییم.

فتح مجدد و امپراتوری

بین سالهای 1555 و 1560، اوگیرگیسلین دوبوسبک، (2) سفیر امپراتوری اروپا در دربار اعظم سلطان سلیمان، نامه هایی نوشته است که در آنها مراتب بدبینی عمیق خود را نسبت به چشم انداز اروپای تحت خطر عمده عثمانیها، نمایان ساخته است. او از اینکه مسیحیت اروپا نقش تعیین کنندگی و شجاعت خود را از دست داده، اظهار تاسف می کرد. مسیحیان اروپایی به جای کسب افتخار و شهرت و دفاع از اروپا علیه یک دشمن سنگدل و خطرناک، انرژی خود را "در راه کشف طلا در ایندیز (3) و نقاط متقاطر زمین (4) در سطوح وسیعی از اقیانوس" به هدر می دادند. اروپای مسیحیت، ضعیف، تکه تکه و بی عزم و اراده، در مقابل قدرت ویرانگر دولت عثمانی که بسیار منضبط و متمرکز بود، ناتوان به نظر می رسید:

"در حوزه آنها، منابعی از امپراتوری مقتدر، نیروی قوی، تجربه و عمل جنگی، انسجام دیرینه، پیروزی همیشگی، مقاومت مستمر در برابر سختیها، اتحاد، نظم، انتظام، میانه روی و مراقبت وجود دارد. در حوزه ما، ناتوانی عمومی، خوشگذرانی خصوصی، نیروی آسیب پذیر، روحیه شکسته، فقدان بردباری و آموزش صحیح، سربازان سرکش و افسران حریص و طماع وجود دارند. باید تلاشی در جهت انتظام وجود داشته باشد; افسار گسیختگی، بی پروایی، مستی و هرزگی متداول شده است و بدتر از همه، دشمن عادت به پیروزی کرده است و ما به شکست. آیا می توان در مورد نتیجه این وضعیت شک کرد؟ ایران به تنهایی به نفع ما در این وضعیت دخالت می کند، بنابراین همان طوری که دشمن برای حمله عجله دارد، باید مواظب پشت سر خود نیز باشد."

در نظر بوسبک و همعصران او، احتمالا اروپا بالکل محکوم به شکست بود و فتح نهایی امپراتوری عثمانی فقط به دلیل مواجهه آنها با رقیب دیگرشان - شاهان شیعه ایران که در صدد تحکم خود به عنوان رهبران پیشرو جهان اسلام و شیعه گرایی به عنوان نوع مسلط اسلام بودند - به تاخیر افتاده بود. اما این فرجه طولی نینجامید: "ایران فقط سرنوشت ما را به تاخیر می اندازد; این کشور نمی تواند ما را نجات بدهد. وقتی ترکها با ایرانیها به صلح دست یافتند، آن روز است که همه ما نابود خواهیم شد و آنها احتمالا با حمایت کل شرق مواجه خواهند شد; من حتی جرات آن را ندارم که بگویم چقدر ما برای آن روز آمادگی نداریم!"

بوسبک به عنوان یک ناظر، در مورد عثمانیها درست گفته بود و آن را به خوبی درک کرده بود، اما خوشبختانه، دیدگاه جهانی اش نسبت به اروپا کاملا غلط بود. گرچه قدرت عثمانی هنوز هم برای مدت زمانی می توانست باقی بماند، اما زمان اوج قدرت خود را سپری کرده بود. عثمانیها در واقع با ایرانیها صلح کردند و تا اوایل قرن نوزدهم با همسایگی مسلمان خود در جنگ بسر بردند و تا این زمان، نه ترکیه، نه ایران و نه در واقع اسلام نتوانست تهدیدی جدی برای سیحیت بوجود بیاورد. در مقابل پیش بینی های ترسناک بوسبک، عثمانیها هیچ فتحی در ایران و هیچ پیروزیی در اروپا بدست نیاوردند.

عقب نشینی سپاهیان اسلام و نقطه شروع تفوق اروپا

شکست و عقب نشینی نهایی سپاهیان اسلام بدون شک، در وهله اول، مدیون مدافعین دلیر وین بود، اما از یک دیدگاه بازتر، می توان گفت مدیون همان ماجراجویانی بود که با حرص و آزی که برای یافتن طلا داشتند و سفرهای دریایی در امتداد اقیانوس انجام می دادند و خشم و غضب بوسبک را برانگیخته بودند. بدون در نظر گرفتن هدف و منظور آنها، سفرهای دریایی آنها باعث سیطره و نفوذ اروپاییان بر سرزمینهای جدید وسیعی گردید و ثروتهای عظیمی در قالب شمش و منابع دیگر در اختیار آنها قرار داد و به اروپا قدرت جدیدی بخشید که به واسطه آن، در مقابل مهاجمین مسلمان ایستادگی کرد و آنها را به عقب راند.

در نتیجه وقایعی که اروپاییان از آن به کشفیات اروپا یاد می کردند و دیگران به آن توسعه اروپا لقب می دادند، عصر جدیدی نه تنها در تاریخ اروپا، بلکه در تاریخ جهان آغاز گردید، تاریخی که بنا به گفته یک تاریخدان هندی، کا.ام.پنیکار، (5) "عصر واسکودوگاما" به عصر نفوذ، تاثیر، تفوق و در نهایت تسلط اروپا نام نهاده شده است.

تقابل تمدنی اروپا با اسلام

این مواجهه اروپا با بقیه نقاط جهان، از اواخر قرن پانزدهم به این طرف، به شکلهای گوناگون رخ داده است. در برخی مناطق، مثل آسیای شمالی و آمریکای شمالی، اروپاییان به سرزمینهای غیرمسکونی و بعضا مسکونی پا نهادند که قادر به اقامت و ایجاد جوامع از نوع خودشان بودند. در مناطق دیگر که شامل بیشتر نقاط آسیا و قسمتهای مهمی از آفریقا و آمریکای مرکزی و جنوبی می شود، آنها در مواجهه با تمدنهای کهن و پیشرفته - حوزه شرقی، مخصوصا تمدن چین، هند و اسلام - بودند.

میان این سه نوع تمدن تفاوت فاحشی وجود دارد. چین و هند در مکانی واقع شده اند و علی رغم فرهنگهای غنی و پیچیده آنها، ضرورتا منطقه ای باقی مانده اند. جهانی بودن اولین دین جهانی، یعنی بودائیسم، به طور قطع، در کشور ظهور آن تکذیب و به طور روزافزونی در کشورهای آسیای جنوبی و جنوب شرقی که این دین ریشه گرفته، بومی گردیده است. در مقابل آن، اسلام یک دین جهانی بود که هرگز آرزوهای جهانی خود را ترک نکرد.

دیدگاه بسیار مهم دیگری وجود دارد که طبق آن، مواجهه میان اروپا و اسلام، متفاوت از مواجهه با هند و چین می باشد. وقتی که اروپاییان و چینیها، اروپاییان و هندیها در مواجهه با یکدیگر قرار گرفتند، آنها به عنوان غریبه در مقابل یکدیگر جلوه می کردند که راجع به یکدیگر یا چیزی نمی دانستند و یا اگر می دانستند، بسیار اندک بود. در نظر اروپاییان، هند و چین تنها اسمی بودند با مقداری از باقیمانده های علم کلاسیک تقریبا فراموش شده و داستانهای مسافران قرون وسطایی که به آنها نسبت داده می شد. اگر اروپاییان اطلاعات اندکی در مورد هند و چین داشتند، هندیها و چینیها چیزی از اروپا نمی دانستند. بنابراین آنها نسبت به این قضایا تعصب نسبتا کمتری از خود نشان می دادند.

در مقابل، اروپاییان و مسلمانان، اطلاعات زیادی از یکدیگر داشتند - یا حداقل فکر می کردند که چنین باشد. آنها از زمان شروع نشو و نمای اسلام در قرن هفتم همسایه یکدیگر بوده اند; همسایگانی در ارتباط و تماس با یکدیگر، اغلب به عنوان رقیب و بعضی وقتها دشمن و با دیدگاههایی نسبت به یکدیگر که طی قرنها تجربه و برای اروپاییان ترس، شکل گرفته و مورد پذیرش دو طرف قرار گرفته بود. تصور اروپاییان در مورد مسلمانان، از تصور نسبت به هندیها یا چینیها بسیار متفاوت بود. با این وجود، هندیها هرگز به اسپانیا یا پیرانیها حمله نکردند; چینیها هرگز قسطنطنیه را فتح نکردند و یا وین را به محاصره در نیاوردند. هیچ کدام از آنها در صدد گروانیدن مسیحیان به اعتقادات دینی خود برنیامدند و این همان سیاستی بود که در آن زمان، برای اروپاییان، شناخته شده نبود و احتمالا در نظر آنها نامفهوم جلوه می کرد. آنها - همان طوری که شاید بیشتر احتمال آن می رفت - کتاب مقدس را به عنوان کتابی مهجور و ناقص محکوم نکردند و کتاب جدیدی برای جایگزینی آن ارائه ندادند. اروپا و اسلام از آشنایان قدیمی و دشمنان نزدیکی بودند که در حالت برخورد با یکدیگر بودند. این برخورد از کینه آنها نسبت به یکدیگر در اصول و اهداف مشترکشان ناشی می شد.

در واقع، همه مراحل پیچیده گسترش امپراتوری اروپایی در پنج قرن اخیر، ریشه خود را در برخورد اسلام و مسیحیت در بر دارد و با تلاش و کوشش طولانی و تلخ مردمان مغلوب اروپا، در شرق و غرب، در جهت استرداد وطن خود و اخراج مسلمانانی که به آنها هجوم آورده و آنها را تحت انقیاد خود درآورده بودند، آغاز گردید. به ندرت پیش بینی می شد که اسپانیاییها و پرتغالیهای فاتح در تنگه های گیبرالتر (6) متوقف شوند یا اینکه روسها به تاتارها اجازه دهند که دست از صلح کشیده، در پایگاههایشان در ولگای جنوبی و شمالی دوباره گرد هم آیند. از آن به بعد حمله جدید و مهلکی از جانب مسلمانان علیه مسیحیت در راه بود و این کار از طریق پیشرفت ترکها از بسفر به طرف دانوب و در ورای جرات اروپاییان شکل می گرفت. فاتحان پیروز، با فتح مجدد سرزمینهای خود، از رؤسای پیشین خود که اصالتا به آن مناطق تعلق داشتند، پیروی کردند. همان محرک، همان نیروی حرکت دهنده ای که اسپانیاییها و پرتغالیها را قادر به عقب راندن زنگیها از شبه جزیره ایبری ساخت، آنها را در امتداد تنگه ها، به سمت آفریقا، اطراف آفریقا و ماورای آفریقا، به مت سرزمینهایی که به خواب آنها نیز نیامده بود، هدایت کرد; همان محرک، همان نیروی حرکت دهنده، فاتحان روسی را از لیبراسیون مسکو به سمت دریای خزر و سیاه و دست آخر به سمت قسمت بزرگی از آسیا رهنمون گشت. این دو جنبش فتح مجدد که توسط امپراتوری پیگیری می شد، تقریبا در هر دو قسمت انتهایی اروپا موقتی بود و در سال 1480 بود که روسها سرانجام به یوغ تاتار پایان بخشیده، آماده تهاجم به سمت سرزمینهای تاتار شدند; در سال 1492 بود که اسپانیاییها، آخرین دولت مسلمانان را در اسپانیا از بین برده و کمک شایانی به سفرهای دریایی اکتشافی نمودند که پرتغالیها قبلا شروع کرده بودند. دیگر مردمان اروپا نیز که هرگز در زمره قوانین مسلمانان یا تاتارها قرار نداشتند، صرف نظر از شورشهای بردگی در خشکی و دریا، به جنبش عظیمی پیوستند که اروپای مسیحی را از فتح مجدد به سمت امپراتوری برد.

در نظر بسیاری، سفرهای دریایی اکتشافی نیز همانند یک جنگ مذهبی و متضمن تهاجمات و فتح مجدد مستمری علیه همان دشمن اسلامی بودند. وقتی که پرتغالیها به آبهای آسیایی وارد شدند، دشمنان اصلی آنها، حکمرانان مسلمان در اطراف اقیانوس هند بودند و آنها نیز بدون کسب هیچ موفقیتی، سعی در توقف آنها داشتند. آنها تا سینون و فیلیپین پیش رفتند و دشمنان مسلمان خود را با عنوان "مورها" (7) [به معنای مسلمان هندی] معرفی می کردند.

تهدیدات مجدد سپاهیان اسلام

برای مدت مدیدی، موفقیتهایی که از طریق حمله متقابل مسیحیان بدست می آمد، محدود به حاشیه و پیرامون - محدود به استپ (جلگه پهن در روسیه و سیبری) و سرزمینهای دورتری از جنوب و جنوب شرق آسیا - بود، در صورتی که در مرکز، در هارتلند مسلمانان در اطراف منطقه مدیترانه، از پیشرفت مسیحیان جلوگیری به عمل می آمد. غلبه عثمانی بر سوریه و مصر در سال 1517 که به دنبال توسعه تیولداری عثمانی در شمال آفریقا تا سرحد مراکش بوقوع پیوست، به مقدار زیادی بر قدرت مسلمانان در منطقه مدیترانه افزود و با وجود پیروزی نیروی دریایی مسیحیان در لپانتو (8) در سال 1571 که بسیار نیز از آن مدح شده بود، تفاوت واقعی اندکی در توازن قدرت بوجود آمد. در غرب، حمله اسپانیا و پرتغال به ساحل شمال آفریقا از تونس تا مراکش، با مقاومت نیروهای عثمانی و مراکشی با شکست مواجه گردید. در شرق، تلاشهای پرتغالیها، از پایگاههای جدیدشان در هند، برای نفوذ در دریای سرخ و خلیج فارس با مقابله عثمانیها و ایرانیها به جایی نرسید. در منطقه مرکزی جنگ مسلمانان و مسیحیان، واقع در سرزمینهای اروپایی، تهدید عثمانیها به طرف وین و قلب اروپا مثل همیشه قریب الوقوع به نظر می رسید.

عقب نشینی و شکست دوم قوای عثمانی

در 12 سپتامبر1683، بعد از یک محاصره شصت روزه، سپاهیان ترکیه در خارج از وین اردو زده، شروع به عقب نشینی کردند. این دومین تلاش و دومین شکست آنها در جهت تسخیر شهر بود، ولی بین این دو محاصره تفاوت بسیاری وجود داشت. در سال 1529، وقتی که سپاهیان سلطان سلیمان عثمانی بزرگ برای اولین بار به دیوارهای وین رسیدند، مسلمانان در راس موج پیروزی قرار داشتند. این حمله با شکست مواجه گردید، اما این شکست نه شکست آخری و نه شکست قطعی بود. عقب نشینی به همین منوال ادامه می یافت و شکست انحصاری شده بود; این محاصره، آغازگر قرنی بود که در طی جنگ دو امپراتوری - هامبورگیها و عثمانیها - در جهت کنترل مجارستان و در نهایت اروپای مرکزی واقع می شد.

محاصره دوم و عقب نشینی دوم بالکل موضوع دیگری را در برمی گرفت. در این زمان، شکست به صورت واضح و مبرهن واقع می شد. عقب نشینی از وین در پی شکستهایی بود که در منطقه بوقوع می پیوست و باعث از دست دادن شهرها و استانها می شد. با پیمان صلح کارلویتز (9) که در26 ژانویه 1699 به امضا رسید، پیروزی اتریشیها و همپیمانانشان به اثبات رسیده، صورت عملی به خود گرفت.

این پیمان نه تنها در روابط میان امپراتوریهای عثمانی و هامبورگ تغییر جهت قاطعی بوجود آورد، بلکه حتی میان اسلام و اروپا نیز تغییرات حادتری را به منصه ظهور رسانید. در طی قرنهایی که گذشت، سلاطین عثمانی قدرت عمده جهان اسلام و نماینده برخورد هزارساله با همسایگان مسیحی غربی خود بوده اند. از آن به بعد بود که قدرت اصلی اسلام در مقابل اروپا از بسیاری جهات کاهش یافته بود. پیشروی از اروپای شرقی در عرض استپها و از اروپای غربی در عرض اقیانوسها، باعث محاصره گازانبری هارتلند اسلام می شد. دسته های این گازانبر قبلا در جای خود قرار گرفته بودند و بزودی برای بسته شدن آماده می شدند. حال در کانون این معرکه، جنگ نشان داده است که سپاهیان عثمانی که زمانی قویترین و بهترین سپاه جهان بود، در زمینه تسلیحات، علوم نظامی و حتی انتظام و مهارت، از دشمنان اروپایی خود در مرتبه پایینتری قرار می گرفتند.

جهان اسلام از لحاظ اقتصادی، بویژه در زمینه بسیج و بکارگیری قدرت اقتصادی نیز از اروپا عقب می افتاد. شیوع مرکانتالیسم در غرب، به دولتها و شرکتهای غربی کمک نمود تا حدی تمرکز و سازماندهی بازرگانی ناشناخته ای را در سرزمینهای اسلامی بدست گیرند. اعطای امنیت فرامرزی - به عنوان یک عمل تمکینی - بهره برداری و استعمار آنها در طی زمان، احاطه بر بازارهای جهان اسلام را آسان می نمود.

برای مدت زمانی، این تغییرات به خاطر قدرت نظامی عثمانی که هنوز هم وجود داشت، از دیدگاه هر دو طرف مخفی مانده بود. بعد از عقب نشینی از وین و شکستهای نظامی و سیاسی که بعد از آن حادث گردید، این روابط جدید برای هر دو طرف واضح و مبرهن گردید; چرا که ترکیه به صورت عاملی مهم در توازن قدرت اروپا باقی مانده بود، هنوز هم برای اروپاییان اشکال ایجاد می کرد، اما این بار به خاطر ضعف ترکیه بود و نه به خاطر قدرت آن. اسلام که برای مدت زمانی به عنوان یک دشمن مذهبی خطرناک برای کلیساهای مسیحی در نظر گرفته می شد، در حال حاضر، حتی به عنوان یک تهدید نظامی نیز مطرح نبود.

این تغییر، هم در عبارات پیمانی که به جنگ پایان بخشید و هم در رویه هایی که از طریق آنها این پیمان به مذاکره گذاشته شد، آشکار بود. این قضیه، در نظر عثمانیها، یک نوع دیپلماسی کاملا جدید بود. در طی مراحل اولیه پیشرفت عثمانیها به سمت اروپا، هیچ گونه پیمان صلحی، حتی در سطح مذاکرات ابتدایی، قابل تصور نبود. حالت جنگ میان قدرت پیشرو اسلام و دشمنان بی دینش، به عنوان یک وظیفه دینی همیشگی استنباط شده بود و از زمانی به زمان دیگر، با متارکه جنگ، وقفه ای در آن بوجود می آمد که این کار نیز از طرف ترکهای پیروز به دشمنان شکست خورده شان دیکته می شد. این وضعیت تا زمان پیمان سیتواتوروک (10) در نوامبر1606 که برای اولین بار عنوان "امپراتور" برای پادشاه هابسبورگ، از جانب سلطان عثمانی مورد تایید قرار گرفت، ادامه می یافت، البته تا این زمان به صورت جداگانه در پروتکل ترکیه به عنوان "پادشاه" وین شناخته شده و کم و بیش به صورت برابری به آن نگریسته شده است.

شروع قرن هفدهم با امتناع آنها در اعطای این برابری همراه بود; در نهایت، با قبول شکست آشکاری پایان یافت. برای اولین بار، عثمانیها بعد از جنگی که به یقین در آن قافیه را باخته بودند، به امضای صلحی تن در دادند که عبارات آن از طرف دشمن دیکته شده بود.

وضعیت جهانی اسلام در قرن هیجدهم

قرن هیجدهم، علی رغم بعضی موفقیتهای موقتی، زمان نافرجامی برای قدرتهای اسلامی بود; چرا که جدای از عدم توانایی آنها در ایفای وظایف دینی خود در زمینه گسترش مرزهای اسلامی، به سختی تحت فشار این قضیه قرار داشتند که چگونه از چیزهایی که از قبل دریافت داشته بودند، حفظ و نگهداری کنند. مسلمانان که از این وضعیت جدید حاکم بر جهان مطلع بودند، از این تغییر و تحول با این عبارت یاد می کردند که: "این دنیا بهشت کافران و جهنم مؤمنین است". اتریشی ها به فشار خود در منطقه بالکان ادامه دادند. روسها نیز در این زمینه با آنها به همکاری پرداختند و عاقبت، پیشرفت آنها به طرف جنوب و عقب نشینی تاتارها، آنها را به سمت مرزهای - و در امتداد مرزها - امپراتوری عثمانی و ایران به عقب راند.

برای مدت زمانی، ترکها و ایرانیها خود را از شر دشمنان شمالی خود حفظ می کردند، اما جنگ جدیدی توسط روسیه علیه امپراتوری عثمانی در سال 1769 آغاز گردید که در کل با فلاکت به پایان رسید. کاترین دوم روسیه، پیمان کوکوک کی نارکا (11) را در سال 1774 به عنوان موفقیت بزرگی توصیف کرد; "چیزی که هرگز پیش از آن روسیه به خود ندیده بود". اکتسابات روسیه در گستره ترکیه بسیار زیاد بود و تغییر بنیادینی در روابط قدرت، نه تنها میان دو امپراتوری، بلکه میان دو تمدن بوجود آورد.

این جنگ و پیمانی که بدان خاتمه داد، برای روسیه سه فایده در بر داشت، علاوه بر آن، اروپاییان را تشویق به پیگیری خطمشی آنها نمود و به عنوان نقطه شروعی برای پیشرفتهای بیشتر روسیه گردید. اولین فایده، سرزمینی بود. گرچه سرزمین واقعی که به روسیه واگذار شد، گستره کوچکی را در بر می گرفت، اما اهمیت آن قابل ملاحظه بود. جدای از جا پایی که روسها در اوایل قرن هیجدهم به تصرف خود درآورده بودند، دریای سیاه تا زمان کنونی نیز کاملا تحت کنترل ترکها بوده است. این پیمان به روسیه دو بندر در راس شرقی شبه جزیره کریمه و یک قطعه نظامی در دهانه رودخانه دنیستر (12) اعطا کرد که به طور مؤثری انحصار ترکیه را در هم شکست. تا این زمان شبه جزیره کریمه، تحت کنترل تاتارخان و اقتدار سلطان عثمانی بود و بعد از آن، مستقل شناخته شد و تاتارخان و سرزمینهایش در امتداد ساحل شمالی دریای سیاه از کنترل یا حتی نفوذ عثمانیها خارج گردید. این قضیه زمینه الحاق آن را به روسیه در سالهای آینده یعنی در سال 1783 مهیا می کرد. بندر دریایی جدید روسیه در ادسا (13) در سال 1795 بر روی مخروبه های روستای تاتار بنا گردید.

مهمتر از اهمیت استراتژیک این قضیه، یعنی حضور دریایی روسیه در دریای سیاه، این تغییرات سرزمینی از اهمیت دیگری نیز برخوردار بود. در نتیجه شکستهای اولیه مسلمانان در جنگهای اتریش، مسیحیان آنها را از این سرزمینها اخراج کردند. به هر حال، اکثر این سرزمینها، سرزمینهای فتح شده ای بودند که جمعیتهای مسیحی در آن ساکن بوده اند. وضعیت کریمه با این سرزمینها فرق داشت; اهالی آن، مردم مسلمان ترک زبانی بودند که حضور آنها در کریمه به زمان قبل از غلبه مغولها در قرن سیزدهم برمی گردد. این اولین امتیاز سرزمین اسلامی قدیمی بود که مسلمانان در آن مقیم بودند و با تسخیر این منطقه، از قدر و ارزش مسلمانان بسیار کاسته شد.

فایده دوم در تجارت بود. با توجه به عبارات این پیمان، روسیه آزادی کشتیرانی و بازرگانی در دریای سیاه، تنگه های مدیترانه ای و سرزمینهای فوقانی استانهای اروپا و آسیای امپراتوری عثمانی را بدست می آورد. این دو قضیه، قدم مهمی در جهت نفوذ به بازرگانی امپراتوری عثمانی بود و تمامی قدرتهای اروپایی در طی قرن نوزدهم در این زمینه دست به فعالیت زدند.

امتیاز دیگری نیز در معیت این دو جلوه گر بود - کسب موقعیتهای قدرت و نفوذ در داخل قلمروهای عثمانی توسط روسها و بعد از آن دیگران که به شکلهای گوناگونی جلوه گر می شد. مهمترین و فوریترین آنها، اعطای موقعیت ویژه ای به روسیه در حوزه دانوب بود. گرچه این ناحیه تحت اقتدار اندک عثمانی باقی مانده بود، ولی در حال حاضر، با مقدار قابل توجهی از خود مختاری داخلی و همراه با آن نفوذ روسیه مواجه گشته بود. در عین حال، روسیه این حق را بدست آورد که در هر جایی از سرزمینهای عثمانی که لازم بداند، کنسولگری داشته باشد و این امتیازی بود که قدرتهای اروپایی مدت مدیدی در پی کسب آن بودند و همچنین حق ساخت یک کلیسای روسی در استانبول و "در هر شرایطی ساخت نمایندگیهای گوناگون در باب عالی به نام کلیساهای روسی" را داشته باشند. گرچه اساسا به یک کلیسای واحد روسی در مرکز محدود می شد، ولی این حق تعرض با دقت و تفسیر نادرست همیشگی آنها پیگیری می شد که در آن حق دخالت و حمایت از تمام مسیحیان ارتدوکس امپراتوری عثمانی، شامل بسیاری از سرزمینهای عربی و بیشتر اتباع عثمانی در شبه جزیره بالکان را به آنها می داد. حق میانجیگری در دعوای میان کاتولیکها که از جانب پادشاه فرانسه بسیار مورد اعتراض واقع شده بود، بیشتر به حق دخالت و قیمومیت واقعی بر روی یک جمعیت کوچکتر که هنوز هم اقلیت با اهمیتی درمیان اتباع سلطان بودند، به نظر می رسید.

در این پیمان، به وضوح می توان الگوهای عمده گسترش و نفوذ اروپا را در خاورمیانه در قرون نوزده و بیست مشاهده کرد. این زمان، عصر تسلط کلاسیک اروپا بود; زمانی که قدرتهای اروپایی بیشتر خاورمیانه را به اشغال خود درآوردند و در بقیه جاها نیز جا پا و نفوذ بسیاری بدست آوردند.

منبع:

Bernard Lewis, Islam and the West,

NewYork :Oxford University Press, 1993.

پی نوشتها

1 . کارشناس دفتر تحقیقات اسلامی

2. Ogier hiselin e Busbecq

3. Inies

4. The Antioes

5. K. M. anikkar

6. Gibralter

7. Moors

8. Leanto

9. Carlowitz

10. Sitvatorok

11. Ku cuk Kaynarca

12. Dniester

13 . Oessa